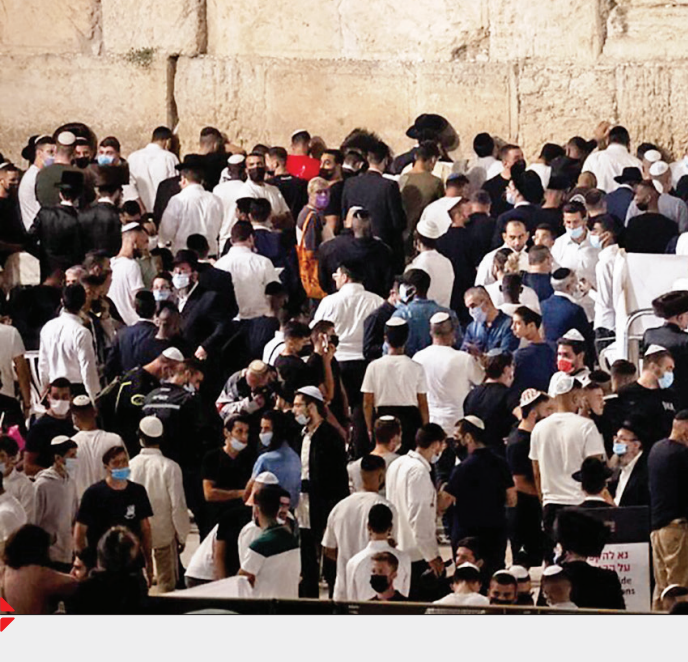


(Power of prophecy) بود که موجب شد مردم اسرائیل به «مردمان انتظار» (A people of expectation) تبدیل شوند. یهوه به‌عنوان خدای اسرائیل، خدای متضمن وعده‌ رهایی و نجات است. نکته مهم آن است که رهایی و وعده‌دادن، دغدغه‌ مسائل جاری سیاست را داشت، نه مسائل داخلی آن‌ را. خداوند وعده‌ رهایی از بندگی را از طریق مصری‌ هاداد نه جهانی چندپاره و بی‌ معنا.

خاخام اسحق یعقوب رینز می‌ نویسد: «ایدئولوژی صهیونیستی

عاری از هرگونه‌ ردیابی ایده‌ رهایی‌ است... در هیچ‌ یک از کنش‌ ها یا الهامات صهیونیستی کمترین‌ گریزی به‌ رهایی‌ در آینده‌ وجود ندارد. تنها هدف آنان به‌پسود وضعیت اسرائیل، بالا بردن جایگاه خود و خود دادن آنان به یک زندگی شاد است... اگر این گونه باشد، چگونه می‌ توان این ایده را به ایده‌ رهایی‌ تشبیه کرد؟ آشکار است که کنش در حال حاضر از آمال اتوپیایی زمانی که خواهد آمد، تخطی نمی‌ کند. این جدایی قلمروهای میان صهیونیسم و موعود گرایی که هم ایدئولوژیک، هم پراگماتیک است مر حله سازنده اندیشه دینی- صهیونیستی را شکل داد.» در سال ۱۹۰۰ شماری از خاخام‌ ها به رهبری رینز، نامه‌ای سرگشاده در حمایت از جنبش صهیونیسم جدید منتشر کردند. آن‌ ها امید داشتند که بحث بر سر صهیونیسم در حلقه‌های مذهبی را تا جایی که امکان دارد از رهایی موعودگرایانه جدا کنند. در این نامه آمده است: «بدیهی است هر کسی که فکر کند ایده صهیونیسم با رهایی در آینده و ظهور موعود همراه است و به این ترتیب هر کسی که آن را تضعیف کننده باور و ایمان مقدس (holy faith) ما بداند در اشتباه است. صهیونیسم، هیچ ارتباطی با مسئله رهایی ندارد. نکته اصلی آن است که این ایده صرفاً در راستای بهبود شرایط برادران رنجور ماست. در سال های اخیر وضعیت به‌صورت فاجعه‌باری روبه‌ زوال رفته و بسیاری از برادران ما به این سوو آن سو، به دریا های هفتگانه و به مکان‌ هایی رفته‌ اند که ترس مستحیل شدن شان وجود دارد. سرزمین صهیونیست‌ ها تنها مکان مناسب استقرار برادران مان در سرزمین مقدس است... و اگر واعظان در حالی که از صهیون سخن می‌ گویند، به‌ رهایی و ظهور موعود اشاره می‌ کنند، پس اجازه دهید این تفکر منور در ذهن مردمان مان وارد شود که این ایده بر قلمرو رهایی واقعی چیره شده و تنها این افراد مقصر هستند: این امر اشتباهی است که آنان مرتکب شده‌ اند.»

عمده‌ ترین پاسخ به مسائل بیگانگی، تبعید و یکپار چگی، ناسیونالیسم یهودی بوده است. صهیونیسم به‌خصوص به این دلیل اهمیت دارد که به‌مقایله راه برون رفت و نجاتی از هراس های نسل دوم تلقی می‌ شد. مسائل سازگاری اجتماعی و اقتصادی، ضدسامی گری و آنتی سمیتیزم و یافتن جایگاهی در فرهنگ‌ های بومی مناطق تحت سکونت یهودیان و نیز در درون اسرائیل همگی در رفتار مسئولیت یهودی وجود داشت. حامیان صهیونیسم به‌شکلی فزاینده در یافتند که التزام شان این است که راهکاری برای مسئله یهودیت بیابند. ازسوی دیگر، غیر صهیونیست‌هایی که به تمرکز بر سنت اروپایی غربی عادت داشتند بر این باور بودند که اقتصداری واحد را ابتدا بر خواهد رهایی و نجات، لازمه بقای یهودیت است.



شخصی و خدمات نظامی ملی موفقیت‌هایی را به‌دست آوردند و در این زمینه‌ها بسیار اثرگذار بوده‌ اند. مثلاً ازدواج مدنی به‌عنوان نهادی در اسرائیل وجود ندارد، زیرا فقط هاردم‌ها کنترل این مسئله را برعهده دارند و مشخص می‌ کنند که آیا ازدواج اسرائیلی‌ ها قانونی است یا خیر.

رشد جمعیت هاردم برای یهودیان سکولار یک معضل اقتصادی است. هاردمی‌ ها اندکی در درآمد مالیاتی دولت سهم دارند و بیشتر تمایل به زندگی فقیرانه دارند. آن‌ ها معمولاً کار نمی‌ کنند و تمایلی به توسعه مهارت‌ های شغلی خود ندارند و از آنجا که اندازه خانواده هاردمی‌ ها بزرگ است، بنابراین کمک‌ هزینه‌ های دولتی فراوانی دریافت می‌ کنند.

مقاومت هاردم در برابر فرهنگ تحمیل شده توسط مدرنیته در جامعه اسرائیل به یک معضل تبدیل شده است. آنها در ازای پرستش خدا و پایبندی به فرهنگ خود، ناسیونالیسم، حاکمیت و قدرت نظامی اسرائیل را رد می‌ کنند. از نظر هاردم، تمدن غربی که تقریباً آنها را نابود کرده است، تهدید فرهنگی جدی برای آنهاست.

هاردم‌ ها دو استرژئی دفاعی را برای مقابله با چالش‌ های فرهنگ سکولار به کار می‌ گیرند. یکی از این راهبردها، تفکیک سکونت گاهی است (زندگی در محله‌ های بسته که فقط «خودی‌ ها» در آن زندگی می‌ کنند و با موانع فیزیکی و اجتماعی سدی برای برقراری ارتباط با جهان خارج ایجاد می‌ کنند). استراتژی دیگر، نمایش جهان سکولار به‌عنوان جهانی خصمانه، فاسد و رذیلانه است و این مسئله را از طریق مطبوعات فرقه‌ای، متون آموزشی، تصمیمات دادگاه‌ ها خاخام و به‌تازگی سایت‌ های اینترنتی هاردم نشان می‌ دهد. این جامعه ساز و کارهای اجرایی متعدد و تحریم‌ هایی را علیه هرگونه رفتار انحرافی ایجاد کرده است و معمولاً سطح بالایی از کنترل اجتماعی را از طریق اجتماعی شدن مداوم و وابستگی افراد به نهادهای گروه و رهبران برای تحقق نیازهای شخصی خود ایجاد می‌ کند. کناره‌ گیری از تماس با اکثریت یهودی، فرهنگ هاردم‌ ها را به «فرهنگ مجزا» تبدیل کرده است.

صهیونیسم از دیرباز رهایی قوم یهود را به‌صورت عمده در وجه سخت‌ افزاری آن خلاصه می‌ کرد. برای نمونه نتانیاهو در سال ۲۰۱۱ در کنست و با اشاره به تحولات منطقه‌ ای و روند صلح با فلسطین بیان می‌ نماید: «اسرائیل در دورانی از عدم ثبات و قطعیت در منطقه قرار دارد. قطعاً این زمانی نیست که بخوایم به کسانی گوش دهیم که از ما می‌ خواهند از اندیشه‌ های آرمان گرایانه و آرزومندان‌ همان پیروی کنیم. به یاد دارم زمانی که بسیاری از شما از من خواستید تا از فرصت استفاده کرده و برای توافق شتاب کنیم... اما من سیاست اسرائیل را بر مبنای توهم و تصورات خیالی قرار نمی‌ دهم. اکنون یک اتفاق شوک‌ آور رخ داده است... هر کسی این چیزها را نبیند سر خود را در برف فروبرد است». براین اساس در صورت تامین مبانی و منابع مادی امنیت ملی و امنیت قومی، رهایی و نجات امکان تحقق می‌ یافت.

▼ پیوند صهیونیسم و ناسیونالیسم مدرن

جنبش صهیونیستی با ناسیونالیسم مدرن اروپای سده نوزدهم پدیدار شد و مدعی برقراری دولت دموکراتیک یهودی در سرزمین اسرائیل و گردهم آوردن یهودیان پراکنده در آن بوده است. از اوایل سده بیستم ضعف و دست پایین ژئوپلیتیکی اسرائیل در منطقه، اندیشمندان و رهبران سیاسی جنبش صهیونیسم را به خود مشغول کرد. مفهوم دیوار آهنین زیو جابوتینسکی (Ze'ev Jabotinsky's Iron Wall) نمونه بر جسته استراتژی بزرگ اسرائیل (The Israeli grand strategy) در پرتو محدودیت جغرافیایی است. او با پیش‌بینی مقاومت جمعیت بومی عرب -مسلمان نسبت به اشتراک و تصاحب سرزمین از سوی مهاجران یهودی صهیونیست، پاسخ صهیونیست‌ها را بدین صورت ترسیم کرد: «ما یا باید تلاش‌ها و اقدامات مبتنی بر شهرک‌نشینی خود را در حالت تعلیق قرار دهیم یا آن را بدون توجه به رفتار بومیان ادامه دهیم. استقرار می‌تواند در سالیه حمایت از نیرویی توسعه‌یاب‌د که وابسته به جمعیت بومی نیست بلکه در پس دیوار آهنینی است که آن‌ها قدرت ر خنه در آن را ندارند.» همزیستی

یکشنبه ۹ اردیبهشت ۱۴۰۳
سال سوم • شماره ۴۹۳
www.hammihanonline.ir

مسالمت‌آمیز میان عرب‌ها و یهودیان در آینده دور امکان می‌یابد اما تنها در سایه وجود یک دیوار نفوذناپذیر: «این امید و باور من است که ما بعد از این می‌توانیم به آنان اطمینان دهیم که آنان را راضی کرده و هر دو طرف به‌عنوان دو همسایه خوب در سازش و مصالحه کنار هم خواهند بود. اما تنها راه چنین توافقی وجود دیوار آهنین است، یعنی تأسیس نیرویی در فلسطین که به‌هیچ وجه تحت فشار عرب‌ها قرار نمی‌گیرد.»

شایدمهم‌ترین تأثیر جنبش سکولار صهیونیسم بر الهیات سیاسی یهودی، تقویت و برتری بخشی وجه واقع گرایانه و عمل گرایانه آن بود. در این معنا، الهیات سیاسی یهود به‌واسطه فعالیت صهیونیسم بدل به یک ایدئولوژی مبارزه و مقاومت شد. این ایدئولوژی، کنشگری را به الهیات سیاسی یهود تزریق نموده و انفعال و انتظار را از آن زدود. سرشت و ماهیت صهیونیسم براساس یک دغدغه بنیادین شکل گرفت: پایان بخشی به آوارگی و تبعید قوم یهود از رهگذر تأسیس دولت یهود. این امر از بار انتزاعی الهیات سیاسی یهودیت کاسته و بر بار عینی آن افزود.

برای زعمای صهیونیسم آنچه اصالت داشته و دارد، قوم یهود (ملت‌دولت اسرائیلی و امت یهودی) بوده و نه الزاماً دین و شریعت یهودی؛ آنان شورشی از جنس سوزه، فاعل شناسا و کارگزار را علیه ساختار سنتی الهیات سیاسی یهود و اندیشه کابالا سامان داده‌اند که شاید به‌نوعی در شرایط حاضر منطق رفتاری اسرائیل را نیز صورت‌بندی و بازنمایی می‌کند. این منطق عمل‌گرا و دگرسازانه است؛ در بطن آنتاگونیستیک و دگرسازانه خود با اعراب و مسلمانان (به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت)، رنجبره‌ای از اتحادها و ائتلاف‌ها را در بستر لیبرال دموکراسی، سوسیال دموکراسی و انترناسیونالیسم یهودی شکل می‌دهد. همین امر در کنش و رفتار اسرائیل در وقایع و رویدادهای میلیتاریستی و خشن چندماه اخیر ظهور و بروز یافته است. هولوکاست و لزوم جلوگیری از وقوع دگرباره آن در این میان یک نماد و سمبل منحصر به‌فرد و استثنایی است.

نگاه پژوهشگر

ما و مسئله یهود

انتقال مسئله یهود به خاور میانه یکی از گرهِ‌گاه‌های مدرنیته در جهان اسلام است

کلان سرمایه‌داری که اکنون مسیحیت یهودی‌شده بود، تحلیل می‌کردند، کسانی دیگر، همچون موسس هِس و تئودور هرتزل، از مسئله یهودیک فلسفه جوهری تاریخ ساختند و شریعت موسی را به قامت روح تاریخ برکشیدند. تا جایی که هِس در کتاب «از روم تا اورشلیم» کوشید همان منطق هگلی را در بستر شریعت و الهیات موسوی بسط دهد و از آن دلالتی برای تأسیس دولت یهود بیرون بکشد. این نیروهای اجتماعی-ایدئولوژیک در اواخر سده نوزدهم چنان متراکم شده بودند که تردیدی باقی نمانده بود، عن‌قریب تحولی عظیم رخ خواهد داد. با پایان جنگ اول جهانی، فروپاشی عثمانی و همکاری صهیونیست‌های نخبه و وزیر خارجه انگلیس (لرد بالفور) یهودیان فوج فوج به‌سمت ارض موعود کوچیدند. در همین ایام، با ظهور هیتلر و راه‌انداختن هولوکاست و کوره‌های آدم‌سوزی، یهودستیزی و یهود‌سوزی، ترومای بی‌وجدان اروپاییان ایجاد شد تا همه امکانات را در اختیار حل این مسئله قرار بدهند. روان رنجور و زخم‌خورده اروپایی به دنبال راه علاجی بود تا از این مصیبت لاینحل بگریزد. اما وقتی در چهاردهم مه ۱۹۴۸ بن گوریون منشور استقلال دولت اسرائیل را قرائت کرد و مورد حمایت وجدان اروپایی و پشتیبانی دول آنها قرار گرفت، درواقع مسئله یهود را از تاریخ اروپا به تمدن اسلامی منتقل کرد. این جابه‌جایی شاید یکی از بزرگ‌ترین و هولناک‌ترین جابه‌جایی‌های مسائل از یک تمدن به تمدنی دیگر بوده باشد. از آن روز به بعد مسئله یهود، مسئله ما (مسلمانان و اهالی خاور میانه) شد. خاور میانه که خود در آتش منازعات دولت‌سازی و روایی خلافت و تمنای موعودیت می‌سوخت و از همه گوشه و کنارش صدها نیروی رادیکال رُجعت‌گرا بیرون می‌زد، حالا با مسئله مُحرّکِ روبه‌رو شده بود که دمنده‌ای پر قدرت بر کوره این منازعات شد.

به نظر می‌رسد که انتقال مسئله یهود به خاور میانه یکی از گرهِ‌گاه‌های مدرنیته در جهان اسلام است و مادامی که راه حلی قطعی و همیشگی برای آن پیدا نشود، همچنان این مسئله در جوامع اسلامی به اتحای گوناگون حضور خواهد داشت و در مقاطع مختلف بروز خواهد کرد. البته مسئله فقط نیروهای اجتماعی و سرزمین‌های اشغالی نیستند، بلکه موضوع این است که ما هنوز نتوانسته‌ایم این «مسئله» را بفلسفیم و تئوریزه کنیم. اگر متفکرین جهان اسلام در این قریب به هفت‌دهه، همچون روشنفکران آلمانی اوایل سده نوزدهم، در ابعاد مختلف این معضله اندیشیده بودند، شاید توانسته بودند نیروهای اجتماعی جهت بدهند. اما چه می‌شود کرد که همه تأملات نظری ما تقلیل پیدا می‌کند به حرف‌های سوپر چپ‌های ایرانی که بگویند مسئله مظلومیت غزه جهانی است! بله قابل انکار نیست که این مسئله جهانی است و بخشی از ظلم ساختاری که سرمایه‌داری ایجاد کرده است؛ اما بیش از آن باید گفت نه آقا جان جهانی نیست، اسلامی است، خاور میانه‌ای است، مسئله یهود است، مسئله‌ای که اکنون مسئله ماست و باید در درون بافتار و معاصرِت ما فهمیده شود و برای آن راه حلی پیدا شود!

تلویزیون

این حرف‌ها تَر ئینی نیست!



پیمان طالبی

روزنامه‌نگار

چندوقتی است که برنامه‌ای در شبکه نمایش خانگی پخش می‌شود به نام «سپنج» با اجرای علی درستکار. این برنامه به گفت‌وگو با اصحاب فرهنگ و اندیشه می‌پردازد و در یکی از تازه‌ترین قسمت‌هایش، میزبان مهندس سیدمحمد بهشتی بوده است. این قسمت از برنامه مذکور را تا همین لحظه چندین بار دیده و به صحبت‌های بهشتی اندیشیده‌ام. بهشتی در صحبت‌هایش این بحث را تئوریزه می‌کند که ایرانی در تمام طول تاریخ همواره روی در آسمان هر چیز داشته و تنها به فتح وجه زمینی آن اکتفا نکرده است. این حرف به این معناست که وجه زوال‌ناپذیر و تمام‌نشدن چیزهاست که در پرداختن ایرانی به آنها حائز اهمیت و ارزش بوده و جهان ایرانی همواره چنین افقی را پیش‌رو داشته است. در سال ۱۴۰۱ کتابی از سیدمحمد بهشتی (با همراهی الناز نجفی و بهنام لیوتزلیان) منتشر شد که نام آن، دو سوال اساسی امروز جهان ایرانی را طرح می‌کرد: «ایران کجاست؟ ایرانی کیست؟» در جایی از پیشگفتار کتاب، بهشتی نوشته است: «از آنجا که فرهنگ بر اثر تعامل جامعه با محیطی خاص پدید می‌آید و می‌یابد، نتیجتاً از منظر فرهنگ، محیط نیز طور دیگری درک می‌شود؛ نه به مقتضای خصیصه‌های فیزیکی و کمی اش، بلکه به جهت «جایی» بودنش.» او در صحبت‌هایش در برنامه «سپنج» نیز از همین منظر، نیاز به یک بازتعریف فرهنگی و اجتماعی را جدی‌تر از سایر نیازهای معیشتی و عمومی مطرح می‌کند. در روزگار شبکه‌های اجتماعی، پمپاژ اخبار بد و بازنمایی لحظه به لحظه تریگی در جوامع گوناگون بشری، سخن گفتن از چنین مفاهیمی انگاره «شکم‌سیری» را بیش از هر چیز به ذهن مخاطب عام متبادر می‌کند. مخاطب به زحمت کارمندشده در یک اداره نیمه‌دولتی با حقوق اندک و مزایای تقریباً هیچ، که برای بهره‌مندی فقط کمی بیشتر از تفریحات زندگی، مجبور به راه‌اندازی آنلاین شاپی هم در اینترنت شده، گوشش بدهکار «آسمان حوض در زندگی انسان ایرانی» طی اعصار و قرون نیست. او دیگر زندگی را از یاد برده و همین که بخورد و نمیرد برایش کفایت می‌کند. اما باید دانست که این دغدغه‌های فرهنگی، زیور و تزئینات زندگی نیست که آنها را روی طاقچه بگذاریم و به فراخور حال مان هرازگاهی نگاه‌شان کنیم. این‌ها اتفاقاً خود زندگی است و آن جوهره‌ای است که مدرنیته و دستگاه‌های بی‌شمار رسانه‌ای آن تلاش کرده از زندگی ما بریابد و الحق که تا حد زیادی موفق شده است! در بخشی از آن گفت‌وگو که ذکر شرفت، مجری برنامه به مسئله دغدغه مالی و-تولویصاً- به ماجرای فاصله ایده تا اجرا در این تئوری اشاره می‌کند. بهشتی آنجا خانه کوچکی در کاشان را مثال می‌زند که حیاط کوچک‌تری دارد اما به اندازه همان بضاعت اندک، حوضی در آن ترتیب داده شده و در آن حوض، آسمانی. بحث در ادامه به سویی دیگر منحرف می‌شود، اما باید در این لمحۀ دقیق شد: بومی‌سازی این ایده - یعنی دگردیسی سبک نگرش و نتیجتاً سبک زندگی- برای تهرانی در منجلاب عصر ماشین افتاده، چگونه است و اصلاً آیا شدنی است؟ پاسخ این سوال را با طرح سوالی دیگر می‌دهم: ما انسان‌های گرفتار در شهر ترافیک و دود و ماشین، هر روز چند نوبت به آسمان نگاه می‌کنیم؟ درک زیبایی، به عقیده من، مهارتی اکتسابی است که باید در آن دقیق شد و حتی برایش برنامه داشت. یعنی باید حس گره‌های ذهن و حواس جسم را فعال کرد تا به این مرتبه برسند که زیبایی را درک کنند. بعد از این مرحله، ذهن و جسم در مسیر ایجاد زیبایی نیز گام خواهند برداشت. با این منطلق، می‌توان یکبار دیگر به همه نشئونات زندگی ایرانی امروز نگاه کرد، این یعنی همان بازنگری فرهنگی و اجتماعی. برای مثال مسئله مهاجرت: آیا انسانی که از درک زیبایی‌ها- ولو اندک و گاه به‌گاه- در جغرافیای خود عاجز است، با رخت بر بستن از خاک آبا و اجدادی و فرود آمدن بر نقطه‌ای دیگر از جهان، می‌تواند در این مسیر توفیقی داشته باشد؟ آن کس که از آبنبار آسیاب خرابه در آذربایجان شرقی لذت دیداری نمی‌برد، آیا از تماشای آبنشار نیگا‌ا حرا حظا بصر خواهد برد؟ آن کس که در موزه هنرهای معاصر تهران به فکر فرو رفته باشد، در موزه لوور پاریس به چه خواهد اندیشید؟ چندوقت پیش در صفحه اینستاگرام نوشته بودم که امسال را به درک زیبایی خواهم گذراند. آسمان چشم- به‌معنای اوج رفعت و حد غایی کمال آن - زمانی رخ می‌دهد که در برابر چیز یا فرد زیبایی قرارش دهیم. باران این چندروز تهران و بسیاری از شهرهای ایران، همان فرصت درک زیبایی است. این درک زیبایی زمانی حاصل خواهد شد که به حرف‌هایی از این دست به چشم مجسمه‌هایی برای روی میز کارمان نگاه نکنیم. اینها جملات انگیزشی نیست که برانگیز اندنگی‌شان یک ساعت دوام داشته باشد، بلکه حرف‌هایی است از جنس زندگی. حرف‌هایی برای کوک کردن ساز وجودی انسان فراموشکار خودباخته.